

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



در مطبع منشوری کشتواقیه کابینونق پیکر طبع شد

بِهَسْرَتِ قُوتِ سِیِّدِ اَیْمَانِ زَبَانِ مِیْنِ



دَرْ طَبْعِ مِیْنِ نَوَکِ کِشَوَاقِ کَمَازِ نَوَاقِ پِیْنِ طَبْعِ

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ بزار فروخت کر لیے موجود ہے اور فہرست مطول اس کی ہر ایک شائق کو بھیج دیے جانے سے اس کی تہہ جسکے معائنہ اور ملاحظہ سے شائقان اصلی ممالات کتب کے معاموں فرمائے ہیں قیمت بھی ازان ہے اس کتاب کے مثیل بیچ کے تین صفحہ سادہ میں کتب قواعد فارسی و ترکی و کتب عروض و قافیہ و کتب درس مبتدیان و کتب منشیات درج کر کے ہیں تاکہ جس فن کی ایک کتاب اس فن کی اور بھی کتب جو وہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب قواعد فارسی

صرف و نحو اور بلاغت اور عروض و قافیہ کا بیان ہے از تصنیفات تہاری۔
اصول عربیہ۔ فارسی کے قواعد سے مصنف مولوی عبد الحق دہلوی۔
از معنیان۔ اس میں قواعد فارسی قواعد و نحو خطی تشریح الفاظ مست و نادر با ترجمہ اردو جب اول میں ہیں اور بعض علم اخلاق کا مصنف سید شہ فاضل علی۔
حداائق البلاغت علم بلاغت و بیج میں مصنف مولوی شمس الدین محمد شمس فقیر۔
عزیز المصا در۔ گروان مصا در لازم و متعذر کا بیان ہے مصنف مولوی عبد الحمید آرومی۔
ناصر الصبیاں معروف بتعلیم مصطفائی مصنف مولوی عبد الحق آرومی۔
ناصر الصبیاں معروف بجا و ناصر مصنف ناصر

قواعد فارسی مصنف ناصر روشن علی نقاری۔
گلشن ہنر۔ قواعد و فنون۔
اسفند نامہ۔ از استاد و آقا کے جملہ اور طبع ہوا۔
موجبات و محذورات قواعد فارسی منظوم از شیخ رام شمس علی۔
تشریح جوہر لغوی۔ مصنف شیخ عبد علی۔
مفہم کل قواعد فارسی منظوم شمس مصنف شمس علی۔
مفہم ہندی کا پیر شاہ و صاحب۔
از تصنیفات شمس علی۔
مفہم ہندی کا پیر شاہ و صاحب۔
شیخہ از نامی۔ ایضا ایضا۔
مفہم فارسی۔ قواعد فارسی کے از مولوی عبد اللہ بلگرامی۔
پہلے از نگار۔ انہیں قواعد فارسی کے

ترکی

نظر اللہ خان بہادر خوجی بنیاد ملک نظام نے تصنیف کیا کہ جسکی فراولت و تاسانی قوت کلم زبان کی کی سکتی ہر گردان معنی لکھ میں بطور نامہ

میں نظم ہے۔ تاریخی نام ہے یہ ایک غریب رسالہ ہے قواعد صرف و نحو ترکی زبان میں جسکی نامیت محمد کی سے مولوی عبد السلام

فاعلم و قد قس متعانی کما یؤید و انما یبقان کتب فرسنگ و هرگز را و ادای الفاظ
 هم مضامین رشیدی بر بفرایید چون منصف و یلف و ین جمع و الیف و غنی
 علی ضوابط و قواعد از کلام غزوه عظامه و اجاز که اسم برای نفع گرفتن مبتدیان
 ری و گیر نیست بکرم ما علی السبق لا اله الا هو اگر کسی بقصر نیست و نمی
 عمله بطعن و تعرض پیش آید و حقیقت و دست اعراس و نگار و دمان تحقیق
 تا بر زود یاشد. احاذنا الله و جمیع المسلمین من ذلک واللہ و الی الشک
 علیه توکل و الا عتقاد مقدمه مشتمل بر چند بیانات مقدمه بداند
 و ف مفرود بسوطة موضوع و برای غرض کلمات عرب نیست و نه حرف است
 بر یک از حروف را که نیست معین که است بر و اول او و قشده که الف که همیشه
 ن باشد ابتدا بکن استعد نیست لهذا اسم او بفره مصدک و نه و مفره هم مستح است
 ال و شمع اعراس و بقیاس سامی حروف و دیگر چون مفره را در رسم خط نزوع
 رت معین نیست گاهی بوا و مینو سید چنانچه بذا جزو ک و گاهی بالف چنانچه
 است جزاک و گاهی بیای چنانچه نظرات الی جزاک و نزو فارسیان جو و مفری قد
 است اشعار برین حکم هنگام تعد و حروف لا از نافیة را و کتابت بجای آن
 الف و را خواندن خط است و آنچه بصورت مفره و میان جمهور مشهور است

۲۰
 با کلمات فارسی در این نسخه
 فسخ است که در کتب فارسی باشد
 و چون کتب با کلمات فارسی در این نسخه
 الف و شمع اعراس و بقیاس سامی حروف و دیگر چون مفره را در رسم خط نزوع
 رت معین نیست گاهی بوا و مینو سید چنانچه بذا جزو ک و گاهی بالف چنانچه
 است جزاک و گاهی بیای چنانچه نظرات الی جزاک و نزو فارسیان جو و مفری قد
 است اشعار برین حکم هنگام تعد و حروف لا از نافیة را و کتابت بجای آن
 الف و را خواندن خط است و آنچه بصورت مفره و میان جمهور مشهور است

الف و را خواندن خط است و آنچه بصورت مفره و میان جمهور مشهور است

[illegible][illegible][illegible]

و برای علت چنانچه فلان را زدیم که مفسد بود و بر تفسیر چنانچه دیدیم هر که دوست
همراه تو بود و معنی هر که سعد گوید میست و اگر کشور آبادین بخوابد که در اول
اهل کشور خواب یعنی هر که دارد و برای مفاجات یعنی ناگاه عرفی گوید میست
هر سوخته جانی که کشمیر در آید به گمرغ کبابست که بابل و پیر آید یعنی یکا که بابل و
آید و برای استفهام و آن بر قسم است انکاری که مقصود از منفی مضمون
کلام باشد غنیمت گوید میست که میگوید که بغرم سفر هست بقتل عاشق میکن
که هست و تقریر یک غرض از او اثبات و تقریر مطلب باشد انوری گوید میست
که بر فرزند هر باید او مطلع صبح که بر فرزند هر شب بصدح صبح شفق است و چنانکه بدعا
متکلم طلب علم از مخاطب باشد و این مستغنی است از بیان و بیان و بر آنست و بر آنست
اکثر برای تحقیر و امانت بود چون مردک یعنی مرد و محقر و همان و وقتی برای تعظیم چون
بهرک و نهو شترک و گاهی برای ترخیم چنانچه طفلک و خردک و از خواست دست که
در آخر بعضی کلمات را کند چون زلود و لوک معنی کرسکه از بدن آدمی خون می کند
و بعضی پس را نیز گویند و گویند و گویند معنی کرباس و پیر و پیر و پیر معنی طایر و مرغ
که پشت و درسم و بیاه و سینه سپید و منقارش سرخ و سقف خانه آشیانه بسیار و دوز
پرست و پرستک نیز گویند سراج الدین راجی گوید میست بقصر چو پیش از بهر پرستک کند

کشور آباد و خوب دیدن کنی
از دیدن شدن بد و غیر خوب
بافند و مشهورست «بهارست»
هر کدم درم از دست غفلت بر کنی
خواب خواهد شد و آبادی کشور
بظلم و بیادبی معلوم «فرست»
بسیار اول و فخر شانی و سکنی و نهول
که بدست دلت و جانم که کنه بود
بسیار اول و فخر شانی و سکنی و نهول
که بدست دلت و جانم که کنه بود
بسیار اول و فخر شانی و سکنی و نهول
که بدست دلت و جانم که کنه بود

[illegible]

و در این کتاب که در میان ماست و در میان شماست و در میان همه است
و در این کتاب که در میان ماست و در میان شماست و در میان همه است

خطاست سوم و او عطف و آن بپایان دو مثل آید چون کرد و گفت یا دریا
 دو اسم چون احمد و محمود و این را در اثر اکثر التماس ظاهر خوانند و در نظم همیشه
 مختلفه و نیز در ملفوظ و قسم است یکی آنکه ملفوظ است فقط یعنی در اثر شستن نباید
 چنانچه کاهوس و طاهوس و نیز از صواب و آن دوم آنکه ملفوظ است در ترکیب آن و
 قسم است ساکن یا متحرک ساکن در آخر زایده کنند بر آن افاده معنی تصغیر شاعر گوید
 بیت برین نظری نمیکند ای سپهر و چشم خوش آنکه آفرین با درویش ترک ششم است
 یکسان همان و او عطف که مذکور شده دوم مخفف و حیث آنکه گویی در گفت او را گفت
 سوم زائده که بکلمه متصل شود چنانچه فردوسی گوید نظم بنیم که تا سپ سفند
 سوی خانم آید همین بے سوار و یا باره ستم جنگجو تا بخیزند بی خداوند و
 و باید دانست که واو گاهی بیای عربی بدل شود چون نوشته و بسته و گاهی
 بیای فارسی بدل شود چون دام و پام و گاهی بغا چون یا و ه و یا قه بنی و
 انوری گوید بیت پدران زانیده آمد آخه این که از ادگان نایه دای و قسم
 ظاهر که آنرا ملفوظ خوانند و غیر ظاهر که آنرا مخفی گویند اما بای ملفوظ و جمع بای
 خود مانند چون گره باونده با جمع گره وزره و در تصغیر مفتوح بود چون کرک
 زکات و اصناف کسور بود چنانچه گره من وزره تو دهای ماقبل مفتوح جز در کلمه

کاهوس و طاهوس
 این دو اسم را در اثر شستن نباید
 در ترکیب آن و
 در آخر زایده کنند بر آن
 معنی تصغیر شاعر گوید
 بیت برین نظری نمیکند
 ای سپهر و چشم خوش
 آنکه آفرین با درویش ترک
 ششم است یکسان همان
 و او عطف که مذکور شده
 دوم مخفف و حیث آنکه
 گویی در گفت او را گفت
 سوم زائده که بکلمه
 متصل شود چنانچه
 فردوسی گوید نظم
 بنیم که تا سپ سفند
 سوی خانم آید همین
 بے سوار و یا باره
 ستم جنگجو تا بخیزند
 بی خداوند و باید
 دانست که واو گاهی
 بیای عربی بدل
 شود چون نوشته و
 بسته و گاهی بیای
 فارسی بدل شود
 چون دام و پام و
 گاهی بغا چون یا و
 ه و یا قه بنی و
 انوری گوید بیت
 پدران زانیده آمد
 آخه این که از ادگان
 نایه دای و قسم
 ظاهر که آنرا ملفوظ
 خوانند و غیر ظاهر
 که آنرا مخفی گویند
 اما بای ملفوظ و
 جمع بای خود مانند
 چون گره باونده با
 جمع گره وزره و در
 تصغیر مفتوح بود
 چون کرک زکات و
 اصناف کسور بود
 چنانچه گره من
 وزره تو دهای
 ماقبل مفتوح جز در
 کلمه

از موم ایچ نینده و بحیثم تازی چون ماه و باج و ناگاه و نا گاج فردوسی گوید بیت
چو تو شاه بنشست بر تخت عیاج و مرغ از تو گیرد می هر و باج سوزنی گوید بیت
زهی دولت که من دارم که دیدم چو تو مکه و مکر را بنا گاج ^{هنگامی} چون با قبل و
کسر خالص بود بر خطاب باشد چون کردی گفتی و برای تکلم چون قبله گاهی
و پشت پناهی یعنی قبله گاه من و پشت پناهن و بر نسبت چون باد بهار و بهار
خراسانی یعنی باد منسوب به باد و بهار منسوب به خراسان و بر حال معنی صد چون کاف
وزیر و موم و دیار یعنی کام بخشیدن و وزیر بخین و موم نمودن و یار به دن و بر کاف
چون نواختنی و کشتنی و بر دشمنی یعنی لائق نواختن و لائق کشتن و بر دشمنی
افاده معنی فاعلیست چون گشتی بفتح کاف فارسی و شین معجمه معنی گشت کنند و
و کسی معنی کسب کند چون با قبش کسر خالص نباشد یا آید چنانچه کسی یعنی کس
نام معنی و بر او حدت چنانچه غزوی و دشمنی و نصیری یعنی یک غزوی و دشمنی
و یک فقیر و بر او حدت مطلق آید چنانچه حبشی و رومی یعنی یک حبشی و یک رومی
روم حضرت نظامی گنجوی گوید بیت ز رومی تنی به داس مهربان زبان آور
اگر از هر زبان و بر افاده تعظیم چنانچه او بنده فداان مردیست عاقبت یعنی
مرد و زک و موم و عاقل و از هر زبان قبل است جا نیست نام شهرست که عوم از نامیه

[illegible]

بالمش کتم + خام خامیدن و خامنده را کلمه است که افاده معنی مفعول کن و گاهی
 افاده معنی اضافت کند سعدی گوید بیت کس را نشد تا وک اندر حریر که لقمه بدو ببرد
 سندان تیر نیز انوری گوید فردوس هر آن مثال که توفیق تو بر آن نشود و زمانه طلی کند
 جز برای حتی را + معنی برای جامی گوید فردوس را بر من بیدل پنجشای + برو من
 در می از مهر بکشای + معنی از سعدی گوید فردوس را من و سپر از فاریاب رسیدیم
 در خاک مغرب تاب یعنی از قضا و معنی جانب خواه حافظ گوید بیت دل سرو
 زوستم صاحب دلالان خدا را + درد که از پنهان خواهد شد آشکارا یعنی دل از دست من
 میرود جانب خدای صاحب دلالان در اختیار من بگویند و این مصرع را احتمال دیگر
 هم هست که لایخی را از منزاییدن و زانیده شیش اسرشتن و شینند فامرد و نا
 چنانچه این سخن را فاگفت یعنی واگفت و بجای باینر استعمال کنند فاوگفت
 یعنی باوگفت گاف مخفف شگاف و امر شگافتن و شگافند لون مخفف
 اکنون معنی اینک یا کلمه تردید است که بجز ام گویند کلماتیکه برای زینت کلام
 می آرند و در معنی هیچ دخل ندارد و چنانچه مولوی گوید بیت این زمره مرگیت
 مروح ترا + بردارد و خوش بعالم یار برو و گاهی افاده معنی خاص کند
 سعدی گوید بیت مراد را رسد که با یوشی + که ملکش قدیم است و دوش غنی +

۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۱
 ۵۴۲
 ۵۴۳
 ۵۴۴
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲
 ۵۵۳
 ۵۵۴
 ۵۵۵
 ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰
 ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳
 ۵۷۴
 ۵۷۵
 ۵۷۶
 ۵۷۷
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 ۵۸۰
 ۵۸۱
 ۵۸۲
 ۵۸۳
 ۵۸۴
 ۵۸۵
 ۵۸۶
 ۵۸۷
 ۵۸۸
 ۵۸۹
 ۵۹۰
 ۵۹۱
 ۵۹۲
 ۵۹۳
 ۵۹۴
 ۵۹۵
 ۵۹۶
 ۵۹۷
 ۵۹۸
 ۵۹۹
 ۶۰۰
 ۶۰۱
 ۶۰۲
 ۶۰۳
 ۶۰۴
 ۶۰۵
 ۶۰۶
 ۶۰۷
 ۶۰۸
 ۶۰۹
 ۶۱۰
 ۶۱۱
 ۶۱۲
 ۶۱۳
 ۶۱۴
 ۶۱۵
 ۶۱۶
 ۶۱۷
 ۶۱۸
 ۶۱۹
 ۶۲۰
 ۶۲۱
 ۶۲۲
 ۶۲۳
 ۶۲۴
 ۶۲۵
 ۶۲۶
 ۶۲۷
 ۶۲۸
 ۶۲۹
 ۶۳۰
 ۶۳۱
 ۶۳۲
 ۶۳۳
 ۶۳۴
 ۶۳۵
 ۶۳۶
 ۶۳۷
 ۶۳۸
 ۶۳۹
 ۶۴۰
 ۶۴۱
 ۶۴۲
 ۶۴۳
 ۶۴۴
 ۶۴۵
 ۶۴۶
 ۶۴۷
 ۶۴۸
 ۶۴۹
 ۶۵۰
 ۶۵۱
 ۶۵۲
 ۶۵۳
 ۶۵۴
 ۶۵۵
 ۶۵۶
 ۶۵۷
 ۶۵۸
 ۶۵۹
 ۶۶۰
 ۶۶۱
 ۶۶۲
 ۶۶۳
 ۶۶۴
 ۶۶۵
 ۶۶۶
 ۶۶۷
 ۶۶۸
 ۶۶۹
 ۶۷۰
 ۶۷۱
 ۶۷۲
 ۶۷۳
 ۶۷۴
 ۶۷۵
 ۶۷۶
 ۶۷۷
 ۶۷۸
 ۶۷۹
 ۶۸۰
 ۶۸۱
 ۶۸۲
 ۶۸۳
 ۶۸۴
 ۶۸۵
 ۶۸۶
 ۶۸۷
 ۶۸۸
 ۶۸۹
 ۶۹۰
 ۶۹۱
 ۶۹۲
 ۶۹۳
 ۶۹۴
 ۶۹۵
 ۶۹۶
 ۶۹۷
 ۶۹۸
 ۶۹۹
 ۷۰۰
 ۷۰۱
 ۷۰۲
 ۷۰۳
 ۷۰۴
 ۷۰۵
 ۷۰۶
 ۷۰۷
 ۷۰۸
 ۷۰۹
 ۷۱۰
 ۷۱۱
 ۷۱۲
 ۷۱۳
 ۷۱۴
 ۷۱۵
 ۷۱۶
 ۷۱۷
 ۷۱۸
 ۷۱۹
 ۷۲۰
 ۷۲۱
 ۷۲۲
 ۷۲۳
 ۷۲۴
 ۷۲۵
 ۷۲۶
 ۷۲۷
 ۷۲۸
 ۷۲۹
 ۷۳۰
 ۷۳۱
 ۷۳۲
 ۷۳۳
 ۷۳۴
 ۷۳۵
 ۷۳۶
 ۷۳۷
 ۷۳۸
 ۷۳۹
 ۷۴۰
 ۷۴۱
 ۷۴۲
 ۷۴۳
 ۷۴۴
 ۷۴۵
 ۷۴۶
 ۷۴۷
 ۷۴۸
 ۷۴۹
 ۷۵۰
 ۷۵۱
 ۷۵۲
 ۷۵۳
 ۷۵۴
 ۷۵۵
 ۷۵۶
 ۷۵۷
 ۷۵۸
 ۷۵۹
 ۷۶۰
 ۷۶۱
 ۷۶۲
 ۷۶۳
 ۷۶۴
 ۷۶۵
 ۷۶۶
 ۷۶۷
 ۷۶۸
 ۷۶۹
 ۷۷۰
 ۷۷۱
 ۷۷۲
 ۷۷۳
 ۷۷۴
 ۷۷۵
 ۷۷۶
 ۷۷۷
 ۷۷۸
 ۷۷۹
 ۷۸۰
 ۷۸۱
 ۷۸۲
 ۷۸۳
 ۷۸۴
 ۷۸۵
 ۷۸۶
 ۷۸۷
 ۷۸۸
 ۷۸۹
 ۷۹۰
 ۷۹۱
 ۷۹۲
 ۷۹۳
 ۷۹۴
 ۷۹۵
 ۷۹۶
 ۷۹۷
 ۷۹۸
 ۷۹۹
 ۸۰۰
 ۸۰۱
 ۸۰۲
 ۸۰۳
 ۸۰۴
 ۸۰۵
 ۸۰۶
 ۸۰۷
 ۸۰۸
 ۸۰۹
 ۸۱۰
 ۸۱۱
 ۸۱۲
 ۸۱۳
 ۸۱۴
 ۸۱۵
 ۸۱۶
 ۸۱۷
 ۸۱۸
 ۸۱۹
 ۸۲۰
 ۸۲۱
 ۸۲۲
 ۸۲۳
 ۸۲۴
 ۸۲۵
 ۸۲۶
 ۸۲۷
 ۸۲۸
 ۸۲۹
 ۸۳۰
 ۸۳۱
 ۸۳۲
 ۸۳۳
 ۸۳۴
 ۸۳۵
 ۸۳۶
 ۸۳۷
 ۸۳۸
 ۸۳۹
 ۸۴۰
 ۸۴۱
 ۸۴۲
 ۸۴۳
 ۸۴۴
 ۸۴۵
 ۸۴۶
 ۸۴۷
 ۸۴۸
 ۸۴۹
 ۸۵۰
 ۸۵۱
 ۸۵۲
 ۸۵۳
 ۸۵۴
 ۸۵۵
 ۸۵۶
 ۸۵۷
 ۸۵۸
 ۸۵۹
 ۸۶۰
 ۸۶۱
 ۸۶۲
 ۸۶۳
 ۸۶۴
 ۸۶۵
 ۸۶۶
 ۸۶۷
 ۸۶۸
 ۸۶۹
 ۸۷۰
 ۸۷۱
 ۸۷۲
 ۸۷۳
 ۸۷۴
 ۸۷۵
 ۸۷۶
 ۸۷۷
 ۸۷۸
 ۸۷۹
 ۸۸۰
 ۸۸۱
 ۸۸۲
 ۸۸۳
 ۸۸۴
 ۸۸۵
 ۸۸۶
 ۸۸۷
 ۸۸۸
 ۸۸۹
 ۸۹۰
 ۸۹۱
 ۸۹۲
 ۸۹۳
 ۸۹۴
 ۸۹۵
 ۸۹۶
 ۸۹۷
 ۸۹۸
 ۸۹۹
 ۹۰۰
 ۹۰۱
 ۹۰۲
 ۹۰۳
 ۹۰۴
 ۹۰۵
 ۹۰۶
 ۹۰۷
 ۹۰۸
 ۹۰۹
 ۹۱۰
 ۹۱۱
 ۹۱۲
 ۹۱۳
 ۹۱۴
 ۹۱۵
 ۹۱۶
 ۹۱۷
 ۹۱۸
 ۹۱۹
 ۹۲۰
 ۹۲۱
 ۹۲۲
 ۹۲۳
 ۹۲۴
 ۹۲۵
 ۹۲۶
 ۹۲۷
 ۹۲۸
 ۹۲۹
 ۹۳۰
 ۹۳۱
 ۹۳۲
 ۹۳۳
 ۹۳۴
 ۹۳۵
 ۹۳۶
 ۹۳۷
 ۹۳۸
 ۹۳۹
 ۹۴۰
 ۹۴۱
 ۹۴۲
 ۹۴۳
 ۹۴۴
 ۹۴۵
 ۹۴۶
 ۹۴۷
 ۹۴۸
 ۹۴۹
 ۹۵۰
 ۹۵۱
 ۹۵۲
 ۹۵۳
 ۹۵۴
 ۹۵۵
 ۹۵۶
 ۹۵۷
 ۹۵۸
 ۹۵۹
 ۹۶۰
 ۹۶۱
 ۹۶۲
 ۹۶۳
 ۹۶۴
 ۹۶۵
 ۹۶۶
 ۹۶۷
 ۹۶۸
 ۹۶۹
 ۹۷۰
 ۹۷۱
 ۹۷۲
 ۹۷۳
 ۹۷۴
 ۹۷۵
 ۹۷۶
 ۹۷۷
 ۹۷۸
 ۹۷۹
 ۹۸۰
 ۹۸۱
 ۹۸۲
 ۹۸۳
 ۹۸۴
 ۹۸۵
 ۹۸۶
 ۹۸۷
 ۹۸۸
 ۹۸۹
 ۹۹۰
 ۹۹۱
 ۹۹۲
 ۹۹۳
 ۹۹۴
 ۹۹۵
 ۹۹۶
 ۹۹۷
 ۹۹۸
 ۹۹۹
 ۱۰۰۰

۱۰۰۱
 ۱۰۰۲
 ۱۰۰۳
 ۱۰۰۴
 ۱۰۰۵
 ۱۰۰۶
 ۱۰۰۷
 ۱۰۰۸
 ۱۰۰۹
 ۱۰۱۰
 ۱۰۱۱
 ۱۰۱۲
 ۱۰۱۳
 ۱۰۱۴
 ۱۰۱۵
 ۱۰۱۶
 ۱۰۱۷
 ۱۰۱۸
 ۱۰۱۹
 ۱۰۲۰
 ۱۰۲۱
 ۱۰۲۲
 ۱۰۲۳
 ۱۰۲۴
 ۱۰۲۵
 ۱۰۲۶
 ۱۰۲۷
 ۱۰۲۸
 ۱۰۲۹
 ۱۰۳۰
 ۱۰۳۱
 ۱۰۳۲
 ۱۰۳۳
 ۱۰۳۴
 ۱۰۳۵
 ۱۰۳۶
 ۱۰۳۷
 ۱۰۳۸
 ۱۰۳۹
 ۱۰۴۰
 ۱۰۴۱
 ۱۰۴۲
 ۱۰۴۳
 ۱۰۴۴
 ۱۰۴۵
 ۱۰۴۶
 ۱۰۴۷
 ۱۰۴۸
 ۱۰۴۹
 ۱۰۵۰
 ۱۰۵۱
 ۱۰۵۲
 ۱۰۵۳
 ۱۰۵۴
 ۱۰۵۵
 ۱۰۵۶
 ۱۰۵۷
 ۱۰۵۸
 ۱۰۵۹
 ۱۰۶۰
 ۱۰۶۱
 ۱۰۶۲
 ۱۰۶۳
 ۱۰۶۴
 ۱۰۶۵
 ۱۰۶۶
 ۱۰۶۷
 ۱۰۶۸
 ۱۰۶۹
 ۱۰۷۰
 ۱۰۷۱
 ۱۰۷۲
 ۱۰۷۳
 ۱۰۷۴
 ۱۰۷۵
 ۱۰۷۶
 ۱۰۷۷
 ۱۰۷۸
 ۱۰۷۹
 ۱۰۸۰
 ۱۰۸۱
 ۱۰۸۲
 ۱۰۸۳
 ۱۰۸۴
 ۱۰۸۵
 ۱۰۸۶
 ۱۰۸۷
 ۱۰۸۸
 ۱۰۸۹
 ۱۰۹۰
 ۱۰۹۱
 ۱۰۹۲
 ۱۰۹۳
 ۱۰۹۴
 ۱۰۹۵
 ۱۰۹۶
 ۱۰۹۷
 ۱۰۹۸
 ۱۰۹۹
 ۱۱۰۰
 ۱۱۰۱
 ۱۱۰۲
 ۱۱۰۳
 ۱۱۰۴
 ۱۱۰۵
 ۱۱۰۶
 ۱۱۰۷
 ۱۱۰۸
 ۱۱۰۹
 ۱۱۱۰
 ۱۱۱۱
 ۱۱۱۲
 ۱۱۱۳
 ۱۱۱۴
 ۱۱۱۵
 ۱۱۱۶
 ۱۱۱۷
 ۱۱۱۸
 ۱۱۱۹
 ۱۱۲۰
 ۱۱۲۱
 ۱۱۲۲
 ۱۱۲۳
 ۱۱۲۴
 ۱۱۲۵
 ۱۱۲۶
 ۱۱۲۷
 ۱۱۲۸
 ۱۱۲۹
 ۱۱۳۰
 ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷

دریا بار و رود بار و پهنه و بار یعنی بسیار دریا و بسیار رود و بسیار پهنه وستان چون
 کاهستان و بوستان یعنی بسیار گل و بسیار بو و گاهی این حسرت را بقی مطلقا
 استعمال کنند چون شدت آن بوستان معنی خانه که جای شب گذرانیدن و جا
 بست بیان کلماتی که او معنی مانند کند و این همه چون فرشته و
 او و س معنی مانند فرشته و مانند او و منصرفی گوید بیت که در فرزند هر یک پس که در
 مثل و گم بر م و س و س چون فرخنده و س س عدی گوید بیت چه قدر او
 بنده و س و س که زیر قباد را و او س و س و آن چون پادشاه معنی کنایه است
 که مانند پادشاه و س و س عجب بود که انبار بار فروغ و دایه گل که بخند
 لوگ کرد و چون گذر باشد پادشاه و س و س چون اشتر و و پادشاه و س و س
 انند اشتر و مانند پادشاه و س و س گوید بیت تعلیق گسل از دنیا اگر راستی بود
 که گریه اشتر می تواند رفت بر پادشاه و س و س چون خداوند و پادشاه و س و س
 خدا و مانند پادشاه و س و س پادشاه و س و س چون خواستار و س و س معنی
 این چهار کلمات برای نسبت می آید و چون ترنج یعنی مانند ترنج و س و س
 بیت گفت شاد باش و فرود آویخت و س و س ترنج و س و س ترنج و س و س ترنج و س و س
 و مر و آسای یعنی مانند شیر و مانند مردسان چون شیران و س و س و س و س

دریا بار و رود بار و پهنه و بار یعنی بسیار دریا و بسیار رود و بسیار پهنه وستان چون
 کاهستان و بوستان یعنی بسیار گل و بسیار بو و گاهی این حسرت را بقی مطلقا
 استعمال کنند چون شدت آن بوستان معنی خانه که جای شب گذرانیدن و جا
 بست بیان کلماتی که او معنی مانند کند و این همه چون فرشته و
 او و س معنی مانند فرشته و مانند او و منصرفی گوید بیت که در فرزند هر یک پس که در
 مثل و گم بر م و س و س چون فرخنده و س س عدی گوید بیت چه قدر او
 بنده و س و س که زیر قباد را و او س و س و آن چون پادشاه معنی کنایه است
 که مانند پادشاه و س و س عجب بود که انبار بار فروغ و دایه گل که بخند
 لوگ کرد و چون گذر باشد پادشاه و س و س چون اشتر و و پادشاه و س و س
 انند اشتر و مانند پادشاه و س و س گوید بیت تعلیق گسل از دنیا اگر راستی بود
 که گریه اشتر می تواند رفت بر پادشاه و س و س چون خداوند و پادشاه و س و س
 خدا و مانند پادشاه و س و س پادشاه و س و س چون خواستار و س و س معنی
 این چهار کلمات برای نسبت می آید و چون ترنج یعنی مانند ترنج و س و س
 بیت گفت شاد باش و فرود آویخت و س و س ترنج و س و س ترنج و س و س ترنج و س و س
 و مر و آسای یعنی مانند شیر و مانند مردسان چون شیران و س و س و س و س

دریا بار و رود بار و پهنه و بار یعنی بسیار دریا و بسیار رود و بسیار پهنه وستان چون
 کاهستان و بوستان یعنی بسیار گل و بسیار بو و گاهی این حسرت را بقی مطلقا
 استعمال کنند چون شدت آن بوستان معنی خانه که جای شب گذرانیدن و جا
 بست بیان کلماتی که او معنی مانند کند و این همه چون فرشته و
 او و س معنی مانند فرشته و مانند او و منصرفی گوید بیت که در فرزند هر یک پس که در
 مثل و گم بر م و س و س چون فرخنده و س س عدی گوید بیت چه قدر او
 بنده و س و س که زیر قباد را و او س و س و آن چون پادشاه معنی کنایه است
 که مانند پادشاه و س و س عجب بود که انبار بار فروغ و دایه گل که بخند
 لوگ کرد و چون گذر باشد پادشاه و س و س چون اشتر و و پادشاه و س و س
 انند اشتر و مانند پادشاه و س و س گوید بیت تعلیق گسل از دنیا اگر راستی بود
 که گریه اشتر می تواند رفت بر پادشاه و س و س چون خداوند و پادشاه و س و س
 خدا و مانند پادشاه و س و س پادشاه و س و س چون خواستار و س و س معنی
 این چهار کلمات برای نسبت می آید و چون ترنج یعنی مانند ترنج و س و س
 بیت گفت شاد باش و فرود آویخت و س و س ترنج و س و س ترنج و س و س ترنج و س و س
 و مر و آسای یعنی مانند شیر و مانند مردسان چون شیران و س و س و س و س

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

باشد و آن را صفت بحال موصوف گویند چون مرد خوش همچون گاهی بر
 بیان حال موصوف باعتبار متعلق باشد چنانچه مرد خوش رو که لفظ خوش بالذات
 صفت روی است لیکن باعتبار آنکه روی روی مرست صفت مرشد
 و این صفت بر موصوف حقیقی خود همیشه مقدم باشد و آخر او موقوف چنانچه
 جامه لعل فام و اسپ خوش ز قمار و در سلیم طبع قاعده کلمه عربی که در آخر آن
 نامی تانیث باشد و در املای عربی بصورت بانویسد و اگر التباس بجمع ورنیاید
 در فارسی در از باید نوشت گرد نوشتن بی املاست چون دولت و سعادت و
 رفعت و شجاعت و شوکت بخلاف صلوٰة و زکوٰة که در فارسی هم بتانیث گرد
 باید نوشت قاعده چون انشاء الله تعالی در عبارت عربی بنویسد متصل باید نوشت
 و در عبارت فارسی نون ان باشین شام متصل بسبب آنکه در فارسی یک کلمه اند
 در قواعد منظور ندارند و همچنین عنقریب و عاصمه و غیر آن از ترکیب حرف
 فعل یا اسم که در فارسی بعنوان فارسی مذکور شود یکجا نوشتن درست اما کلمه
 واسم باید کب از فعل واسم را در فارسی هم منفصل باید نوشت متصل نوشتن
 طاست چنانچه حق سبحانه و تعالی قاعده یابی که در آخر کلمات عربی با
 ل شده باشد از او عربی بنویسند و بالف خوانند و در فارسی بالف نوشتن

ای صفت بحال
 متعلق موصوف
 که بتانیث
 در بیان شریف
 زبانت
 انقض ما قبل الف
 سبیل شد
 که عن ثریب علی حد
 چون و علی چون
 نداد و قریب و حد
 اسم اند

چنانچه کند و قند قاعده در املای فارسی بعد از ضمه و او گاشتن و پس کسر و یا
نوشتن در بعضی مواضع است و در ترکی اکثر جا چنانچه مغل خوش که در رسم الخط
مغول زیادت و او بعد غین و خوش زیادت آن بعد خامینو بسند قاعده
در فارسی ترکیب توصیفی و ترکیب ضامی بر یک و تیره آید چنانچه غلام عاقل که
هم میتوان گفت موصوف و صفت یعنی غلام چه طور غلامیکه خودش عاقل است
هم مضاف و مضاف الیه یعنی غلام کسی که او عاقل است یا عاقل نام دارد و لهذا
متقدمین از جهت تفرقه در آخر موصوف یا زیاده میگردند و میگفتند بر تقدیر و صفت
غلامی عاقل سعدی گوید بیت تو که در بند خوشیتن باشی عشق بانی دروغ ز
باشی ^{موصوف} قاعده هرگاه موصوف بر صفت مقدم باشد حرف آخر موصوف ^{کاتب}
مکسور خوانند چون مرد نیک و اسپ کبود و هرگاه صفت بر موصوف مقدم
باشد حرف آخر صفت را موقوف خوانند چون نیک مرد و کبود اسپ همچنین
مضاف اگر مضاف الیه مقدم باشد حرف آخر مضاف را مکسور خوانند چون اسپ
و نقد عمر و اگر مضاف الیه مقدم باشد حرف آخر مضاف الیه را موقوف خوانند
چون زید اسپ عمر و نقد یعنی اسپ زید و نقد عمر و همچنین جهان بادشاه و تیراهان یعنی
بادشاه جهان و انداز تیر قاعده صفت چنانچه برای بیان حال موصوف الیه است

بعضیت و مودعتہ
و سکون لام قوت
موم و انکسالات تری
فرنگی افکار سگست
ترکیبی غریبه و سرده
فرنگی بی راسخ و دل
فرنگی افکار تری

رسا که عشق بازی مفضل
در رخ زان بختی
بختی در رخ زان بختی
عشق بازی از خورشید
بای عشق نصیبی
است که یکدیگر
بختی داشت گفت
بختی و عشق بازی

[illegible][illegible]

بیت حضرت خواجہ حافظ بیت شاد آن نیست که موی و میانی ندارد
بنده طلعت آن باش که آنی دارد و مویا قول بعضی است که الا یعنی غایب
من که آونی در آیه نیست گوید بیت این نامه که دست قرین انشا بنظم
کرده خروش بدافع الانشا نام و تقدیر یک خطبه ای قافیه نباشد یعنی این بیت
که در ذهن معقول و تصور است و تا حال بوجود نیامده و برای اشارت نشانی
و جمع اثنان و آنان گویند خواجہ حافظ گوید بیت شراب لعل کش درو
محبیبیان بین و خلاف مذہب آنان جمال نیاں بین یعنی خلافت مذہب
زادان قاعده مخفی نامد که از غیر ذوی العقول خواه جاندار باشد یا غیر جاندار
بلفظ خیر و چه و چیست تعبیر کنند و مینماید که ام و کس و که و کیست از ذوی العقول
سعد گوید بیت نباید بستن اندر چرخ کس که دل بر دشتن کار نیست گل یعنی
ناید بست در غیر ذوی العقول و کما عقول و لایق قاعده چنانچه در عربی بعضی کلمات
برای تاکید می آید و علی بن عقیل در روایت سنن ابن ماجه بنی لفظ و قار
برای تاکید می آید و معنی جاندار و چون شایب و شیب یعنی گشت و داس و لیس
یعنی سفل و ترش و مرث بالفتح و تامل و مال و مار و مار یعنی پریشان حکیم سانی گویند
بیت لے بسا باوہ نوش بگفتیان و مرث مرث از و حامی سکینا

[illegible]

و عیان شد بخل کردن و مساک پشته نمودن مشکل چنانچه جای دیگر میفرماید
 بیت نام گوی چو برون شد بگویی و در توانی که به بند می بروی و همچنین
 پر دختن معنی پر کردن و خالی ساختن سعدی گوید بیت هر که اندک است
 نو ساخت و دخت منزل بدگیری پر دخت یعنی رفت و منزل برادر دیگری
 خالی کرد و همچنین تو دختن معنی خواستن و گزاردن حکیم سنائی گوید بیت
 به تیغ و سنان هر کجا کینه توخت گوی دل درید و گوی سینه و دخت یعنی
 به تیغ و سنان هر کجا کینه خواست رضی الدین نیشاپوری گوید بیت
 ایاست و ده نذر گوی که و آفر شکر ترا از زبان بنده تو تو دختن نمیداند یعنی او اگر
 نمیداند قاعده یک لفظ گاهی مفرد و جمع هر دو ای چون مردم و دشمن سعدی گوید
 بیت سگ اصحاب کهف رو چرخد بی نیکیان گرفت مردم شد غریبی گوید
 بیت ای غریبی بایان را که گشتند او بنزد و تقوی ما مردم قلند
 سعدی گوید بیت که دشمن شوخ چشم و بیایک تا عیب مبین نمایند و گوی
 ازین تحقیق خبر ندارند و بیت سابق از صحبت دوستان بر خرم
 کا خلاق بدم حسن نمایند بلفظ و دستان که بصیفه و مستی بصیفه
 بخوانند و لفظ نمایند را نماید تغییر دهند با آنکه در هیچ نسخه معتبره یافته نشده است

۲۰
 و عیان شد بخل کردن و مساک پشته نمودن مشکل چنانچه جای دیگر میفرماید
 بیت نام گوی چو برون شد بگویی و در توانی که به بند می بروی و همچنین
 پر دختن معنی پر کردن و خالی ساختن سعدی گوید بیت هر که اندک است
 نو ساخت و دخت منزل بدگیری پر دخت یعنی رفت و منزل برادر دیگری
 خالی کرد و همچنین تو دختن معنی خواستن و گزاردن حکیم سنائی گوید بیت
 به تیغ و سنان هر کجا کینه توخت گوی دل درید و گوی سینه و دخت یعنی
 به تیغ و سنان هر کجا کینه خواست رضی الدین نیشاپوری گوید بیت
 ایاست و ده نذر گوی که و آفر شکر ترا از زبان بنده تو تو دختن نمیداند یعنی او اگر
 نمیداند قاعده یک لفظ گاهی مفرد و جمع هر دو ای چون مردم و دشمن سعدی گوید
 بیت سگ اصحاب کهف رو چرخد بی نیکیان گرفت مردم شد غریبی گوید
 بیت ای غریبی بایان را که گشتند او بنزد و تقوی ما مردم قلند
 سعدی گوید بیت که دشمن شوخ چشم و بیایک تا عیب مبین نمایند و گوی
 ازین تحقیق خبر ندارند و بیت سابق از صحبت دوستان بر خرم
 کا خلاق بدم حسن نمایند بلفظ و دستان که بصیفه و مستی بصیفه
 بخوانند و لفظ نمایند را نماید تغییر دهند با آنکه در هیچ نسخه معتبره یافته نشده است

کنند چون نشستن و نشاندن و سائیدن و سایاندن و خفتن و خساندن
 و رسیدن و رماندن و دشتن و داناندن و خواندن و خواناندن و نوشتن و
 نویساندن و بختن و بزاندن و روفتن و روبانیدن و غیر ذلک اما آوردن مستعد
 آمدن نیست و خود فعل علی است قاعده چهارده صیغه ماضی و مضارع که
 نزد عرب متداول و متعارفست شش صیغه در کلام فارسی مقرر شده باین نظم که
 شش صیغه مؤنث غائب و حاضر بالتمام ترک شده چه در فارسی مذکر و مؤنث
 یکسانست و از شش صیغه مذکر غائب حاضر دو صیغه ثنیه ترک شده چه
 فارسی هر چه از واحد زیاده باشد در اعداد جمعست و دو صیغه واحد متکلم و متکلم
 مع الغیر بحال خود مانده آن شش صیغه نیست کرد و میکند و خواهد کرد و واحدند کرد و
 مؤنث غائب کردند میکنند خواهند کرد و ثنیه جمع مذکر و مؤنث غائب کردی میکنی و
 خواهی کرد و واحد مذکر و مؤنث حاضر کردید میکنند خواهید کرد و ثنیه جمع مذکر و مؤنث حاضر
 کردیم میکنیم خواهیم کرد و میکنیم و خواهیم کرد و ثنیه جمع مذکر و مؤنث حاضر
 نمودن قاعده پوشیده نماند که جمیع افعال متصرفه بر پنج گونه است ماضی و مستقبل و حال و امر و نهی
 ماضی آنرا گویند که بر زمان گذشته متعلق دارد چون کرد یعنی در زمان گذشته و قابل نزاع و تائید
 ساکن باشد مگر در بعضی جا که تعدیست چون زد و مستقبل آنرا گویند که بر زمان آینده متعلق دارد

۱۰۰
 که در شش صیغه بدخفتن
 یاد کردن الف و نون
 نیاید که در علامت مصدر
 که در است لایق ننویسد
 نشان دادن حاصل شد
 در سبک صیغه
 ۱۰۱
 مضارع است الف و نون
 با تثنی که آن بابست
 نیاید که در بدخفتن
 علامت مصدر
 آن در است لایق
 نمودن سایاندن شد
 ۱۰۲
 ای هم جا که مصدر
 متصرفی بود چون ندان
 و شدن
 ۱۰۳
 باقی آنرا در آخر
 نشود و ابتدا بسکون
 لازم آید

۲۹
 سارا محمد الواسع

و همچنین لفظ حور را که در عربی جمع حور است پارسیان گاهی مفرد استعمال
کنند لهذا شیخ سعدی قدس الله سره بalf و نون جمع ننموده میفرماید بیت
حوران بهشتی را درونخ بود اعراف آنرا در خیابان پرس که اعراف بهشت
و گاهی جمع هم آید چنانچه مولف در مکتبه قصاید عربی گوید بیت شکفته بنا
گلستان بهشت تو را زبان که خور خلد تماشا کنند زان نرگس قاعده فعل
و قسمت لازم و متعدی لازم آنرا گویند که معنی آن افعال تمام شد و چون
را بنحو هر چه پیش استین و آردن که میتوان گفت نشست سیر و تا و عمر و مستحکم
آنرا گویند که معنی آن از فاعل تجاوز کرده بمفعول تعلق گیرد چون در خوردن
که تیره گفت از فاعل زبان او خورد بهمان نان قاعده بعضی افعال لازم
و متعدی که هر دو آید چون سوختن و پختن و فروختن و پوشیدن و بخفتن
و آه و خستن و پختن و غمیزانک فردوسی گوید بیت درید و برید و شکست
بیت ایامان اسیر وینه و پا و دست فرخی گوید بیت شکست گشت
سرس زینهاست ابله چو پر شکند مرغ بر پرینهاست قاعده چون خواهد
که فعل لازم را بشکست کنند صیغه حال را از آن فعل تراورد و الف نون
سے صیغه مضارع که شکست میان حال مستقبل و امر و نهی از و مشتق
ما قبل از او زیاده نامید و بهمان دستور ماضی و مستقبل و امر و نهی از و مشتق

[illegible]

در آخر اما و افعال فاعله ضمیر متکلم و مفعول به چون زرم و گوهرم و گفته و کردم و گاهی معنی مرا
باشد چنانچه خواندم یعنی خواندم را و هرگاه بر فعل مقدم باشد فاعله مفعول کن چنانچه
برش داد و گوهرش بخشید و است داد و عنایت بخشید و لطفم کرد و انعام منزه
ز هرگاه این شش ضمیر متصل بلفظی که در آخرش یا باشد ملحق کنند همزه مفتوحه میباش
در آنجا اجتماع ساکنین لازم نیاید چون جامه اش و گفته اش و جامه ات و گفته ات
و جامه ام و گفته ام و همچنین لفظ است که بر رابط کلام است فاعله ضمیر مفعول
در اول آن در آن چون کرده و زده و گاهی بسبب کسر و قابل همزه بیا بدل شود
چون کیست و چیست که در اصل که است و چیست بود و هرگاه با ضمیر تین تا و میم
الف و نون ملحق گردد فاعله جمع کن چون شان برای جمع غائب مولوی فریاد
میت چونکه استثنای آنکه است و بطور پس خدا نبود شان عجز بشر تا آن بر جمع حاضر
سنائی گوید بیت کرد زان قوم میر عدل سوا که کیانید و چیست تا آن احوال
مان بر جمع متکلم سعدی گوید بیت از دست تو مشت برد بان بان خوزن خوشتر
که ز دست خوشتر نان خوردن و گاهی برای جمع غائب و شان بر حاضر تا آن
و بر متکلم میان نیز گویند قاعده بر اغیر فوی روح اگر چه تثنیه جمع باشد صیغه
مفرد استعمال کردن و ضمیر مفرد بجانب آن راجع نمودن هم درست است چنانچه

۲۰
و گاهی معنی مرا
باشد چنانچه خواندم
یعنی خواندم را و هرگاه
بر فعل مقدم باشد
فاعل مفعول کن
چنانچه برش داد و
گوهرش بخشید و است
داد و عنایت بخشید
و لطفم کرد و انعام
منزه ز هرگاه این شش
ضمیر متصل بلفظی که
در آخرش یا باشد
ملحق کنند همزه
مفتوحه میباش
در آنجا اجتماع
ساکنین لازم نیاید
چون جامه اش و گفته
اش و جامه ات و گفته
ات و جامه ام و گفته
ام و همچنین لفظ
است که بر رابط
کلام است فاعله
ضمیر مفعول در اول
آن در آن چون کرده
و زده و گاهی بسبب
کسر و قابل همزه
بیا بدل شود چون
کیست و چیست که
در اصل که است و
چیز است تا و میم
الف و نون ملحق
گردد فاعله جمع
کن چون شان برای
جمع غائب مولوی
فریاد میت چونکه
استثنای آنکه است
و بطور پس خدا
نبود شان عجز بشر
تا آن بر جمع حاضر
سنائی گوید بیت
کرد زان قوم میر
عدل سوا که کیانید
و چیست تا آن احوال
مان بر جمع متکلم
سعدی گوید بیت از
دست تو مشت برد
بان بان خوشتر
که ز دست خوشتر
نان خوردن و گاهی
برای جمع غائب و
شان بر حاضر تا آن
و بر متکلم میان
نیز گویند قاعده
بر اغیر فوی روح
اگر چه تثنیه جمع
باشد صیغه مفرد
استعمال کردن و
ضمیر مفرد بجانب
آن راجع نمودن هم
درست است چنانچه

چون خواهد کرد یعنی در وقت آئینده و علامت آن لفظ خواهد است بر صیغه ماضی که مختلف میشود بحسب اختلاف فاعل و حال آنرا گویند که بوقت موجود تعلق دارد چون میگویند یعنی در همین وقت و علامت آن وال ساکن است قابل مفتوح در آخر آن و این سه قسم فعل را اخبار گویند و امر فرمودن باشد کسی را بجاری چون کن و نهی بازداشتن از کاری چون مکن و علامت آن نمیت و اول مر و این دو قسم را انشا گویند قاعده در لغت فرس سه حرف است بر اضمیمه و متصل است شش قسم شین برای واحد غائب تا برای واحد حاضر تسمیه برای واحد متکلم و سه از برای تشنیه و جمع نزدیک اول برای تشنیه و جمع غائب دوم برای تشنیه و جمع حاضر سوم برای تشنیه و جمع متکلم و همچنین شماره منفصل نیز شش است سه برای مفرد و سه برای غیر مفرد بر سه مفرد غائب و دو برای مفرد مخاطب تو و دو برای مفرد متکلم من و بر این غیر مفرد غائب شان و دو برای حاضر شما و دو برای متکلم ما و باید دانست که شین اکثر در آخر اسما فاعله ضمیر غائب و دو چون سپیش و علامتش یعنی اسپ او و علامت او و در آخر افعال معنی او را باشد چون زدش و گفتش یعنی زد او را و گفت او را و همچنین تا در آخر اسماء معنی تو چون اسپت و غلامت یعنی اسپ تو و غلام تو و در آخر افعال معنی ترا چنانچه میگویدت و میدهدت یعنی میگوید ترا و میدهد ترا و میسر

بر اندرون فاعل
غائب است فاعل
گفته فاعل

گفتہ قوانین

علامت مستقبل کو حفظ
خواجہ بہشت باخداوند
فان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و با جان و مال
مستحق شوم و اب
حق با تو می کنم

三

...

七

—

[illegible]

گوئی و در نزد فایان امانت است و آن همه جدید است خواه حافظه گوید بریت مقام
این می بخش و فریق شفیق اگر تادم کشیر شود زنی توفیق^{و بر آردی روح صغیه}
جمع استعمال نمودن و حب چنانچه زید و عمرو و بکر نشسته اند ایشان در محافظه
مشغول اند و زید و عمرو و بکر نشسته است و آن در محافظه مشغول است گفتن غلط و خطا
لیکن در ردوی العقول برای مفروضه و ضمیر جمع از راه تعلیم استعمال کردن جایز است
چنانچه گوئی مخدومی همچو افاده کردند و شما همچو عنایت فرمودید و با همچو گفتیم قاعده
باید دانست که ضمیر را مرجع لازم است یعنی چیزیکه ضمیر بسوی آن عائد گردد و این مرجع
اکثر ضمیر مقدم باشد و گاهی ضمیر غائب را راجع کنند بسوی چیزی که آن در لفظ از ضمیر
مؤخر است و آنرا اضمار قبل الذکر گویند چنانچه درین بیت مرثیه خاتمی خود انهمرود
تو فروخت و گر نماند متاعیش در دکان زرگس که ضمیر شیرین متاعیش رجعت بسوی
زرگس که آن در لفظ از ضمیر مؤخر است یعنی دیگر نماند متاع آن زرگس در دکان قاعده
از لفظ عربی صینه فارسی بر آوردن هر چند که باعتبار اصل لغت تقیم است لیکن در بعضی
الفاظ که شائع شده بسبب کثرت استعمال براسمه کرانی نمیکند چون طلبیدن^{افراد شکله}
طلب معنی جستن و فهمیدن از نعم معنی دانستن که بتفاوت طلبیدن می طلبد و خواهد طلبید
و غیر ذلک فهمیدن و نخواهد فهمیدن غیر آن اما در بعضی الفاظ هر چند که مراد آنها باشد

۱۱ غیبت ۱۱
 دیک و غیب
 است از ابدی
 دایره کرم
 بلبله کارای
 گم و هوشیار
 سخن گفتن
 سخن گفتن
 سخن گفتن

رسالة

تقدید ظاهر کنند سعی گوید میت توان در مکنون که دیگرانه که پس از سلطنت خاندان
آباد صورت ترکیب بنی الاسلام اصل کلمه را رعایت نمودن و تشدید بدین احوال
کردن اینست اولی است چون عوالم الناس و خواص المملک و صلح بیت الشاه
قاعدہ مضاف الیه اگر بیان مضاف باشد از اضافت بیانیة خونند
روز جمعه و رخت اراک که جمعه میان روز و اراک تفسیر رخت واقع شده
و اگر مضاف شبیه مضاف التیبه شبیه باشد از اضافت تشبیهی نامند چون
نامی کلو و طبل شکم و منتهی قینه یعنی گلو که میخونای است و شکم که مانند
طبل است و سینه که بر آن منتهی قینه است و اگر هیچ یکی از اینها نباشد پس اگر
در بیان مضاف و مضاف الیه و اثبات مضاف مضاف الیه احتیاط باشد
چنانچه خانه زید را میسر و آنرا اضافت حقیقی نامند و اگر محض اعتباری باشد
اضافت مجازی و مستعاره چنانچه سر هوش و قدم فاکر مثلاً که اثبات سر و
قدم برای هوش و فاکر محض باعتبار تشکیم است باین معنی که هوش و فاکر را
صاحب و قدم ملاحظه نموده و این قسم در تخنیکات شعرا بسیار میباشد خاصه
اشعار سحرین که بپاره مضمون درین زمان شهرت یافته قاعده هرگاه که در
شعر مصدر و فعل ماضی باشد چون بصیغه حال امر و غیر آن تصرف نمایند

[illegible]

وَالْكَتُوبُ كَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءُ كَالْكَتُوبِ وَالْأَنْبِيَاءُ كَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءُ كَالْأَنْبِيَاءِ

سیازند حرف عبارت الف ساکن ماقبل مفتوح و واد ساکن ماقبل مضموم
 میا ساکن ماقبل مکسور که پیش از روی واقع شده باشد بی واسطه تحسین
 و این دو نوعست یکی آنکه هیچ حرف واسطه نباشد چنانچه الف جهان
 وزمان و واد جنون و چون و یای چنین و صین و دوم آنکه حرف ساکن واسطه
 باشد چون تاخت و باخت و دوست و پوست و ریخت و گریخت این
 هنگام الف و واد و یی مذکور را حرف اصلی گویند و آن ساکن را حرف
 زائد و رعایت تکرار و دستخط و قوافی واجبست و حرف زائد حکم
 استقرارشست شاعر گوید بیت ردیف زائدشش بود ای ذوقنون
 نا و او سین شین و قافونون چنانچه تاخت و باخت و آرد و کار و درست
 و کاست و داشت و کاشت و تافت و بافت در اند و ماند و علی بن القیس
 قید حرف ساکن غیر ردیف که پیش از روی باشد بی واسطه و آخر حرف و لفظ
 فارسی بیش از دوازده یافته است چنانچه شاعر گوید بیت حرف قید
 اندر زبان فارسی دده و بالا هست بشنوا میفتی با و خا و را و را و شین و شین
 غنین و قاف و نون و واد و با و یا چون کبر و ابر و تخت و بخت و در و سر و دوزم
 و بزم و دست و دست و گشت و مغز و مغز و خفت و گفت و بند و بند

۹۰
 این عبارت در
 فیه و فارسی باب است
 چنانکه در این باب
 شش حرفی را میگویند
 و در هر یک از این
 صفات پنج خطی است
 و در اینجا عرض کردیم
 حرف زائد و رعایت
 است بطلان قاف
 و اگر در این باب قاف
 رعایت و قاف لازم دارند
 بسیار است
 ستم و عذر و بیعت و بیعت
 و در این باب
 و بیعت و بیعت و بیعت
 و در این باب

بیست و یک حرف و بیست و یک کاف و بیست و یک گاف و بیست و یک نون و بیست و یک زین و بیست و یک
 آ تا چار که بعد از بیست و یک است و خرج و فرید و ناره و صل عبارتست از
 از حرفی که بر وی پیوندد و خواه مشهور الت ترکیب باشد چون میم دارم و کارم و
 خواه غیر مشهور الت ترکیب باشد یا در لاله و پیاله که حرف وصل بکلمه مستقر بوده است
 رباعی ده بود وصل فارسی گبر + الف و ال و کاف و با و یا حرف جمع و هفت
 و مصدر حرف تصنیف و ابطه است و کبر الف چون یار و نگار و ال چون
 کند و زند کاف چون عیار ک و دل ارک یا چون کرده و شمرده یا چون سبی
 و بیستی حرف جمع چون خوبان و محبوبان اخلافت چون سسم و
 برم مصدر چون گفتن و گفتن حرف تصنیف چون باغچه و در انچه
 حرف رابطه چون خلوت است و عشرت است خروج حرفی است که
 بواسطه پیوند مانن میم درین بیت بیست و یک است که آن وصل یاریم
 ماست ز غوغیان نداریم + فرید حرفی است که بخروج پیوندد و مانن شین درین
 بیت رباعی آن دل که بدست و لبر بیست و یک است + هر چند بیست و یک است
 آلفه ز بس بپای او افکنند + چون همیشه بیست و یک است شکست
 ناره عبارتست از حرفی که بر وی پیوندد و خواه یک باشد یا مانند

بیست و یک حرف و بیست و یک کاف و بیست و یک گاف و بیست و یک نون و بیست و یک زین و بیست و یک
 آ تا چار که بعد از بیست و یک است و خرج و فرید و ناره و صل عبارتست از
 از حرفی که بر وی پیوندد و خواه مشهور الت ترکیب باشد چون میم دارم و کارم و
 خواه غیر مشهور الت ترکیب باشد یا در لاله و پیاله که حرف وصل بکلمه مستقر بوده است
 رباعی ده بود وصل فارسی گبر + الف و ال و کاف و با و یا حرف جمع و هفت
 و مصدر حرف تصنیف و ابطه است و کبر الف چون یار و نگار و ال چون
 کند و زند کاف چون عیار ک و دل ارک یا چون کرده و شمرده یا چون سبی
 و بیستی حرف جمع چون خوبان و محبوبان اخلافت چون سسم و
 برم مصدر چون گفتن و گفتن حرف تصنیف چون باغچه و در انچه
 حرف رابطه چون خلوت است و عشرت است خروج حرفی است که
 بواسطه پیوند مانن میم درین بیت بیست و یک است که آن وصل یاریم
 ماست ز غوغیان نداریم + فرید حرفی است که بخروج پیوندد و مانن شین درین
 بیت رباعی آن دل که بدست و لبر بیست و یک است + هر چند بیست و یک است
 آلفه ز بس بپای او افکنند + چون همیشه بیست و یک است شکست
 ناره عبارتست از حرفی که بر وی پیوندد و خواه یک باشد یا مانند

نمی نیست اگر هم تو شوی پرده کشای صنعت قطع الکلام
 عبارتست از انتقال کردن تشکله از ادای طلبی مطلب دیگر که مبنی است
 نباشد پس اگر کلمه که مشعر بر اختلاف مطلبین باشد آنجا ذکر کنند آنرا اقتضای
 گویند چنانچه در خطب کتب بعد از حمد و صلوة لفظا ما بعد و در خطوط بعد از
 بیان القاب و ائمه شوق بعد از اذانیا آنکه و دیگر آنکه و غیر ذلک می نویسند
 و همچنین ذکر باب و فصل در کتب از جمله اقتضایست و اگر ذکر نکنند از اگر بخواهند
 چنانچه در قصائد از ادای مطلب شوق یا بیان حال و غیر آن بمعنی مخرج
 یا نحو مجوز و غیر آن انتقال کنند صنعت است و اصل آن از استدلالت و شوق
 نیز گویند عبارتست از آنکه در کلام خبری را که معنی کلام بی آن تمام شود بطریق
 و رفع مشبه یا مبالغه در وصف مدح یا ذم یا عیا یا غیر آن ذکر کنند و این
 شوق طبع گویند شاعر گوید بیت صبا کش باد جان تازه کشد بر خلد
 غازه که لفظ کش باد جان تازه دعاست و روق صبا سعد گوید بیت
 چغونی خردمند فرخ نهاد و دندارد جهان تا جهانست باد و لفظ تا جهانست
 یاد و دعاست و روق مجاز و همچنین بیت زلفت که شکسته بلور و دل بر دل
 لری زده است شکل که لفظ شکسته باد و زودل بطریق وصف لفت یا دعاست

آنگاه من بشوق غنچه تر یا غنچه بر لاله از بادام تر کو می لاله رنجته اگر
 اظهار فضل و کمال و شان فخر باشد فخریه گویند چنانچه بیت منم آن
 سحر بیان کز مد و طبع سلیم + نیر ناطقه نام سخنم بی نقطه + و گاهی قصیده
 را با اعتبار مطلع بهاریه و حالیه و عشقیه و فخریه گویند و گاهی نسبت به حرف آخر
 اگر جیم باشد جمیمیه و اگر تا باشد تائییه و اگر میم باشد میمیه و غیر ذلک ^{نوع} این قسم
 در قصائد عربی شائع است اگر بیت مطلع یا زب مطلع مشتمل بر اسم مذکور یا مجهول
 باشد آنرا کم مطلع گویند و اگر مشتمل نباشد بلند مطلع خوانند و قصیده اگر دو مطلع
 داشته باشد دو مطلعین و اگر زیاده دو و المطلع و ازین قسم قصائد و دیوان
 بدیع حاجی بسیارست صنعت براعت ^{است} تهلیل عبارتست از آنکه متکلم در
 اول شئوی یا قصیده و غیر آن الفاظی ذکر نماید که بدان الفاظ اشارت شود
 بدینچه در آن شئوی یا قصیده و غیر آن مذکور خواهد شد چنانچه غنیمت در اول
 نیزنگ عشق که در بیان عشق غزلی حسن شایسته میگوید بیت بنام شایسته
 نازک خیالان + غزلی خاطر آشفته حالان + و عرفی در اول قصیده که تهنیتیست
 توله پسر خانخانان گفته میگوید ایامات بود در کرم عدم که طبیعت اجای
 که خرد بر پیشتر استاده میگفت برای + چند در پرده نشیند خلف و دیده کون

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

دل مذکور شده و از همین قسم لفظ نام خدا و این بیت بیت گریستن
 شده بزم از نگشت ^{بجای} بلا نام خدا خوش حشمتی برای دفع چشم زخم برایش
 استعمال یافته و از همین منوال عبارت خاک با دم در زمین درین بیت
 بیت دوست را دشمن گرفتی بر فریب مدعی ^{بجای} خاک با دم در زمین جاشا
 اگر فرزانیه برای عذر جرات گستاخی ذکر یافته و اگر محض کبرایت وزن با
 پس اگر و آن مستلزم تکرار نشود و متوسط خوانند چنانچه بیت ز روز روشن
 روزی که منور آید جان شبان تیره ذلالت ^{بجای} درم مشک افشان که لفظ روشن
 روزی که لفظ تیره بعد شب محفل برای رعایت وزن است اگر مستلزم تکرار نشود
 آنرا چشم و تلمیح خوانند چنانچه ^{بجای} مستم غم عشق تو مستم ^{بجای} که لفظ مستم بی افاد
 معنی مستلزم تکرار است ^{بجای} صنعتی رد ^{بجای} عبارت است از آنکه یکی از دو لفظ
 مکرر یا متجانس شایسته یا ملحق متجانس را در آخر یا بی ایراد نماید لفظ دوم را در
 صدر مصرع اول یا در حشو آن یا در عروض آن یا در مطلع ذکر کنند و مراد مکرر
 است که در کلمه متفق اللفظ یعنی باشد و مراد متجانس نیست که در لفظ متفق باشد
 و در معنی مختلف و مراد شایسته است که یکی از دو کلمه بر آورده باشند
 مراد ملحق متجانس است که در اکثر الفاظ ترکیب باشند پس اقسام مجروحان

نه عارفت که نیخیزد و نقد بهشت + رد العجز من العروض مع الاشتقاق
 بیت تا کنج غمت در دل ویرانه ^{عجزت} میستم هر گنج خرابات ^{بسیار} مقام
 رد العجز من العروض مع ملحق التجانس ^{عجزت} بیت که تو کلمه بر کف گل جام با دو صفا
 بصد هزار زبان ^{عجزت} و اوصاف ^{عجزت} است + امثله رد العجز من المطلق که لکنت العجز
 من المطلق مع التکثیر ^{عجزت} بیت بهیوشی بنابر که بشد کار زوستم مستم صنما از می
 اخلاص توستم + رد العجز من المطلق مع التجانس ^{عجزت} بیت چه کنم مانده ام زو
 تو ^{عجزت} بیت و ترس گشته و بگیرم دست + رد العجز من المطلق مع الاشتقاق ^{عجزت} بیت
 هر که مصطف بود و هدایا ^{عجزت} و صف تو نیست قدرت ^{عجزت} و صفات رد العجز من المطلق
 مع ملحق التجانس ^{عجزت} بیت شمن اگر گشته شد بنا کامی + نام تو با دو جهان نامی
 صنعت ایها م ^{عجزت} عبارت است از آنکه در کلام لفظی را ذکر کنند که دو معنی
 داشته باشد مشهور و غیر مشهور و مقصود معنی غیر مشهور باشد پس اگر در
 کلام چیزی مناسب معنی مشهور غیر مراد فقط مذکور شود آنرا ایها م شمع گویند
 چنانچه بیت ما هم این مفعله شد از شهر و چشم سالیست + حال بحر آن والی
 که چه مشکل حالی است که مراد از آنجا معنی غیر مشهور است که معشوق باشد و مفعله
 و شهر و سال مناسب معنی مشهور آن مذکور شد و اگر مناسب معنی غیر مشهور مراد

اگر تشبیه محل گویند چنانچه در مثال مذکور بر تقدیر اضافت آفتاب بچایب
 منیر اما در صورت فک وجه شبه منیر خواهد بود کما لا یخفی و اگر مذکور شود تشبیه
 خوانند چنانچه درین بیت میان لاغر توبی نشان چو اسم و فاء و بان
 تنگ تو نایاب همچو کام جهان + و نیز اگر حرف تشبیه مذکور شود تشبیه مرسل گویند
 چنانچه بیت خواهم شدن بهستان چون غنچه بادل تنگ + و اینجا بنکینامی
 پیرانهی دریدن + و اگر مذکور نشود تشبیه موکد خوانند چنانچه بیت یکشبت
 پاس و لم زلف هندویت + با آنکه هند و ان همه باشند پاسبان + یعنی زلف تو که
 همچو هندوست صنعت التفات عبارتست از آنکه از ذات واحد یکی از
 طرق ثلثه که غنیت و خطاب و کلم باشد تعبیر نموده بطریق دیگر عدل کند به خطیب
 معبر شخص واحد باشد و این شش قسم است عدول از غنیت بخطاب چنانچه
 عرفی از حضرت شاه تفضلی علی کرم الله وجهه غنیت تعبیر نموده بیت غم او
 گر باغبان و هر گردد و دریت اگر شود چون آفتاب اند جهان سیار گل بسخطاب
 عدول میکند بیت ای که از اندیشه عقل صلاح اندیش تو + بر نفس نذر غماری
 اسرار گل + و از غنیت به کلم چنانچه انوری گوید بیامیات بنده شب با جمال الله
 خطیب + او برای او کلک چون خورشید و میر + تا با کنون خیز و میری و ششم
 لغت و تشبیه

۲۰
 استاره خطاب است
 و او را در جمله خطاب خوانند
 گویند در باب فکیم باشد
 و فضات در باب فکیم باشد
 ۲۱
 در باب فکیم باشد
 ۲۲
 در باب فکیم باشد
 ۲۳
 در باب فکیم باشد
 ۲۴
 در باب فکیم باشد
 ۲۵
 در باب فکیم باشد
 ۲۶
 در باب فکیم باشد
 ۲۷
 در باب فکیم باشد
 ۲۸
 در باب فکیم باشد
 ۲۹
 در باب فکیم باشد
 ۳۰
 در باب فکیم باشد

و سوختن و جامه دریدن + پروانه زمین شمع زمین گل زمین آموخت +
صنعت ایراد مثل عبارتست از آنکه در کلام چیزی را بطریق مثل ذکر کنند
اگر آن مثل مشهور باشد رسال الشل گویند بیت مافظا از باختران چمن
و هر مرغ + فکر معقول بفرما گل بخار کجاست + و اگر مشهور نباشد ضرب الشل گویند
چنانچه بیت گفت گفت تو در میان سوزنت از دل من تامل تو روزن آ
صنعت تشبیه عبارتست از آنکه چیزی را شریک چیزی گردانند و در معنی
که آن معنی را باین چیز ثانی زیادت اختصاص باشد مقتضی و بیان اشتراک
آن دو چیز در آن معنی باشد خواه بحسب نفس الامر خواه بطریق ادعا و او را بهای
چیز لازم است اول آنکه او را مانند گردانند و آنرا مشبه بفتح باشد گویند دوم
چیز یک یا مانند گردانند و آنرا شبهه گویند سوم معنی که آن دو چیز در آن معنی
شریک باشد و آنرا وجه شبهه گویند چهارم لفظی که دلالت کند بر تشبیه و آنرا
اداه تشبیه گویند چنانچه مثل و چون و چو مانند آن و این هر چهار را ارکان تشبیه
گویند مثلاً درین ترکیب مصرعه ای رخت همچو آفتاب منیر رخ مشبه است
و آفتاب مشبه به و بریق و لمعان که رخ را با آفتاب بملاحظه آن تشبیه داده
و وجه شبهه و لفظ همچو اداه تشبیه پس اگر وجه شبهه در کلام مذکور نشود

از آنکه در عشرت نباشد زوگزیر، و از تکلم بغیبت چنانچه قطع در نه فردا است
 ما و امنت، کامی مسلمانان ازین کافر نفیر، انوری این خرد گویای کند
 تو بزرگی کن برو خروده بگیر، و از تکلم بخطاب چنانچه ابیات قصه مهر و وفا
 با تو نیارم گفتن، کاین حکایت چو نهایت پذیرد اول، عرفی افسانه محو
 نوبت شعر و گریست، گوشت چشم نموند که تنگ است محل، و از خطاب تکلم چنانچه
 ابیات عرفی آغاز گیر کن شاید بکین کین خاندان خراب شود، پیشه
 آسمان بدست تو نیست اگر بنفتم زبان خراب شود، و از خطاب بغیبت چنانچه
 ابیات بدیده سو تو می آیم ای حور، برویت گرفت ز نور علی نور با و عار
 آن سبب سیمین، حبابی خاسته از عین کافور، و صاحب زمره صنعتان چون
 اشتراط قید اخیر که معبر به شخص واحد باشد و تعریف التفات غافل شد هر
 قسم را موافق فهمیدگی خود، بلکه ترتیب داده که هیچ یکی از ان التفات بگذارد
 چنانچه از دیدن آن مقام وضع میشود و وقوع این قسم خطای صریح که هیچگونه محل
 صحت ندارد از ان مر و غر زخیلی بعد بنیاید صنعت مبالغه عبارت از آنکه
 متکلم صفت محمود یا مذموم شخصی ادا نماید بطریقیکه آن مستبعد نماید تا میل پس اگر دعا
 متکلم بحسب عادت ممکن باشد از مبالغه تبلیغ گویند چنانچه بیت ای همگی تو

خواه حافظه زندی و هوساکی در غم شباب ولی بود و اگر بی قصد باشد
تو از گویند چنانچه در کتب یکان مصرع یا بیت دیگری بی قصد بدانکه از دیگر
است اتفاق افتاده صنعت سرقات شعریه عبارت از وزویدن الفاظ
یا معانی کلام دیگری و آن بر سه قسم است تخیال و تخیل و تخیال عبارتست
از آنکه متکلم کلام دیگری را بی تغییر در لفظ و اختلاف معنی در کلام خود آورد
بی قصد اقتباس با وجود علم با آنکه این کلام از دیگری است مستخرج
عبارتست از آنکه معنی کلام دیگری را بگیرد و تغییر در الفاظ آن نماید
عبارتست از آنکه معنی کلام دیگری را بگیرد بی تغییر در الفاظ آن اما آنکه
در معنی کلام دیگری چندان تصرفات محسنه بکار برد که بر مبنای کلام جدید برسد
از سرقات شعریه نیست بلکه مستحسن است و این را در اصطلاح اهل بیع ابداع
گویند چنانچه عربی در مضمون این بیت فرخی گوید بیت طبع من و اول طافت
بسخر و او چنان که گهر غرق عرق گشت و بدریا افتاد و تصرفات بلغیه را کار فرموده
و لوازم زادن طبع و دل و اصل و خویش و تمیم را رعایت نموده میگوید بیت
ز زاده دل و طبعم اگر شود آگاه باصل خویش بتما میباشم و در تمیم صنعت
تعریف و توصیف عبارتست از آنکه در کلام اوصاف شایسته

۲

بهر چه که در وزن و در شعر
و باطل است شعر و در شعر

بهر چه که در وزن و در شعر
و باطل است شعر و در شعر

بهر چه که در وزن و در شعر
و باطل است شعر و در شعر

بهر چه که در وزن و در شعر
و باطل است شعر و در شعر

بهر چه که در وزن و در شعر
و باطل است شعر و در شعر

بهر چه که در وزن و در شعر
و باطل است شعر و در شعر

بهر چه که در وزن و در شعر
و باطل است شعر و در شعر

بهر چه که در وزن و در شعر
و باطل است شعر و در شعر

بهر چه که در وزن و در شعر
و باطل است شعر و در شعر

ما شار الله فراغ چون چه چون خصتهای بوحیفه و اگر متضمن این قسم
الفاظ یا معانی نباشد آنرا از جوهر صریح گویند چنانچه مثنوی جامه داد و بولفوح
مرا تنگ و کوته چو سفره نانش + بوسه میداد عطف دامن او + بر زده حلقه
گریه نانش + نبض را باز داشت از حرکت + استنهای تنگ میدانش صفت
کلامیه است که مقصود متکلم از وی دلالت باشد بر حروف مکتوبه لفظ موضوع
معین و الاتی پسندیده شاعری گوید با سمر اهدی میت را بستی را کش بود
بیوسته بر سر تلج زرق + پاکش از دیرش کز تو تازا بهمانیت فرق + با هم سیمی
بمیت شیخ ^ن را کشف گوهرهای علوی روی داد + ایک زو پوشید گشت
آنها چو اندر نی فتاد و صنعت نغمه که در عرف آنرا چیتان گویند عبارت
از آنکه متکلم در کلام دلالت کند بر عین شئی از شئی یا بذکر احوال و اوصاف
لوازم آن چنانچه شاعر و شاعران خلال گوید رباعی آن تیر صفت که شد و با
ما جش و در طور کلیم از او جوهرش ^{در بیان} هر چند بخردی ضعیفی مثل ست حکامند
از بن و ندان با جش در شان نه المی گوید میت عجب دیدم بحشر خوشتر و ش
و خوشتر کرد یک زن را و را غوش عجب ترکان او و شوهر زاده زن ^{مرا و چشم} نکاح
شان بهر نه بهر ^{مرا و چشم} بصیرت ^{مرا و چشم} صنعت ^{مرا و چشم} تسبیح ^{مرا و چشم} الصفات عبارتست از آنکه

[illegible]

بعد کجبت مشک بخت منت سیم لعل لببت تنگ شکا بخت نغمه مقیم محبت
بهشت مخلد کسب محقر بلهباست بگفتن فصیح و بطلعت بیجا بگویند
صنعت مقطع عبارتست از کلامیکه تمام حروف و اجزای
توان نوشت چنانچه بیت امی دل آزار روی آن دل دار و در داری
وزاری و آزار صنعت خفایا عبارتست از کلامیکه حروف یک کلمه
منقوط باشند و حروف یک کلمه غیر منقوطه چنانچه بیت بخت علی
تخت محمد بخت مروج جایت موکه صنعت قطعا عبارتست
از کلامی که یک حرف او منقوطه باشد و یک حرف او غیر منقوطه چنانچه
بیت از اثر بوی کس طبع تو باز صبا ناله بشان کشا و صنعت محم
که آنرا منقوطه نیز گویند عبارتست از کلامیکه همه حروف او نقطه دارد و این
زمره مشکافیه و دشوار تر است چنانچه بیت زینبش بیشت جیشی زینب
بخت تختی تخت جیشی پیش بین صنعت حمل که آنرا غیر منقوطه و مجرد
نیز گویند عبارتست از کلامی که هیچ حرف او نقطه نداشته باشد چنانچه
قطعه غلام عالم و عادل سوار ساعد ملک اساس طائر ام اسلام
عالم ملک غلام و عطار علوم و مهر عطا بشاک روح اسد حمله و هلال علم کلام

[illegible]

خواه فارسی رسیدی بدیدی مرادی بجائی نهائی باشی میاری نشائی
خواه هندی و فارسی چنانچه هندی بر کی سترخی چنینستی آبی فارسی
بر کی شترخی چنینستی ای باشی و خواه عربی و هندی چنانچه عربی ^{است معنی مختصر} باشی
باب بلیت جاعنی و هندی ان پایی پاپیت جانی صنعت و و ^{در حاشیه اند}
عبارتست از کلامیکه اورا بنزدان باید خواند عمری ^{از دهشده است که جو} مِنْكَ جَنِينَ جَوْهَرِي
تا کی فارسی سکه چنین جوهری کی هندی سکه چنین جوهری پایی عربی ^{فرست} بلیتی
خود ترند فارسی بنی خود برید هندی می جو دیزید + صنعت ^{نیک جوانان که خوش میگذرانند}
قلب السامین عبارتست از کلامیکه چون از آخرش باول بایند زبان ^{نیک}
معنی محصل باشد بیت مان یاراه روزرخانه اند آه یارامی اری یارامی ^{نیک}
که بقلب عربی عائد میشود اَدْنَاهُمْ اَحْسَنُ وَاَنْتُمْ اَعْلَمُ وَاَنْتُمْ اَعْلَمُ وَاَنْتُمْ اَعْلَمُ
تا آری صنعت مباله الرايين عبارتست از کلامیکه میان ^{نیک} و و
و و سه حرف مباله پذیرد چنانچه از عقل نجیب سل عیب کرد که تا بود با توده ^{نیک}
ز پریش درویشان رفتی و مانند میل مائل سائل نمودی چون همین است کاریکه ^{نیک}
بر گیرند باز تا توانی کار بس کن و بار کس بر گیر و همه عمر شادی با و با و با ^{نیک}
صنعت نظم و شعر عبارتست از کلامیکه اورا بنظم و شریعتی خواند چنانچه ^{نیک}

خواه بپندید و فارسی چنانچه میبندید هر کس سختی میبشود آبی میباری

کہ شیعہ مذہب سے ہم راہ نہ رہو اور ہماری دینداری چھوڑ دو۔

بیرا سربا پین می بی وری

باب بلیت جاعی و ہندی ان پڑی پاپی جانی سنت دوا
 درخت خاوند خدیوین ۱۲

عبارت است از کلامیله اورا بسته زبان باید خواند عظمیٰ مینک جیلین جو عظمیٰ

ہندوستان کی تاریخ

خواجہ ترمید فارسی مبنی خود بڑی ہندی مبنی خود بڑی صنعت

قلب السامعین عبارتست از کلامیکه چون از آخرش مابول میاید بزبان

مفید معنی مخصوص باشد است با آن، بار بار هر روز در خانه اندر آید و از آن می آید و از آن می آید

پیشانی بیکسہاں پر ہر

[illegible]

نہاراچی، صنعتی مہاوارہ، البرا این عبارت رھامیلہ میان دو
حصہ کروں، مقصد اگر دوران ششم

دو سه حرف مبا و له پذیرد چنانچه از محصل بحسب سبب محسب ابرو له تا با بود و با بود

زیر پیش درویشان رفتی و مانند شیل مائل میں سائل نمودی چون بہین ست کاریل

برگزیدہ باز تا جوانی کار بسے کن و بار کسے برگزیدہ عمر و شادی باو و باجو

صنعت نظر و شعر عاقل است از کلامیکه او را بنظر و شعر عاقل خوانند چنانچه

[illegible]

برای دریافت کتب و نشریات
مراجعه کنید به:

فلقیہ

کے لیے بہت سی چیزیں

مفتی محمد رفیع

میں نے اپنے

بنیاد لایق و مستحکم

Abstract

فصل فی بیان

لیکھو

آج کل کے دور میں

فصل فی سید الکامران

بفضل

کتابخانه عمومی

دوب و صفاء

11-2-20

یعنی در زمان آینه و اگر لمخو ط باشد اسم پس اگر در آخر آن لفظون یا تین بنون آید باشد
 مصدر خوانند چون کردن و رفتن و گفتن و قسم فعل ماضی و مستقبل و حال و امری
 اسم فاعل و اسم مفعول غیر لازم و اشتقاق کنند الا با بیا یاید که اسم جاد یا معنی واحد
 یا معنی متعدی و بر تقدیر اول اگر از معنی معیست اسم خوانند چنانچه هر کس نام شخصی معین و اگر
 غیر معیست اسم جنس گویند چنانچه شیر و پلنگ و غش و سنگ و برقیق و تیرانی اگر آن لفظ ضمه
 بر اسم نیست مشترک گویند چنانچه زر معنی انگ و زرنگ و لباس یا معنی میوه و گاو اگر ضمه
 بر اسم معنی نیست بلکه ای یک معنیست و معنی میگیر استمال سکینند پس اگر معنی اول موضوع
 متروک باشد منقول گویند چنانچه نماز که در اصل معنی عجز و کسارت و در شرع بر ارکان مخصوص
 اطلاق کنند اگر معنی موضوع متروک نباشد پس اگر علامه مشابیهت منفریت و کلیت و جبر
 و غیر آن میان معنیین ملحوظ است باعتبار معنی اول حقیقت خوانند باعتبار معنی ثانی مجاز چنانچه
 خر که در اصل معنی ناهق است بعلمه مشابیهت که حماقت باشد بر مرکب اول اطلاق کنند اگر علامه
 ملحوظ نباشد بر محل خوانند مرکب و قسم است نام غیر تمام آنرا گویند که سبوت آن صحیح باشد
 چنانچه فلان تهاوت و غیر تمام آنکه سبوت آن صحیح نباشد چون سپید اول معنی مرکب
 اگر احتمال صدق و کذب آنرا اخبار جماعه گویند پس اگر خبر اول انسان جمله اسم باشد خبر اول
 مبتدا و ثانی را خبر گویند اگر خبر اول فعل باشد فعل ماضی و فاعل خوانند و اگر احتمال صدق و کذب

رساله عبدالواحد

سامی غریز برادر مخدوم بنده برورتاج الی الی کابو یغضد ماغرا مثل و نامی شتی
رب المیزت همواره باو خوب صفا صنعت و اسع الشفیعین عبارت از کلام
از خواندن اول بلب نیاید چنانچه رباعی اسی دیده رخ گلاریدین خضرست ایل
سر این شته کشیدن خضرست ثان تا بخشی ز ساع عشق و گز زمار و لاله جرشیدن خضرست
بدانکه اول تمام تر خضرست که وزن شعور و این و مسموع که قافیه داشته باشد هم عمار
که هیچ کی از وزن قافیه نداشته باشد و دیگر اقسام صنائع لفظی از سمد الشعر و النثر و اللفظ و
مصنوع مسموع و عنایت و ذوق الشعر و غیر ذلک است لیکن چون فایده معتد بها
الظهور است که الفاظ و عبارات قابل خود و وزن و معنی باشند
در ایراد آنها بنویسند بر آن از آنها اعراض نمود و در قسم و هنر حضرت خیر سر و قریب هر دو رساله
ثالث رسائل الاعجاز که با عجمی از قسم و کثرت و از جمله استیجاب نموده و در هر
نامه طویل و قیل آن نوشته اند و الاطلاع علیها مفید است الیه حاتمیه باید نیست کلامه یعنی
لفظیکم موضوع هم نمیشد اگر جز او دلالت کند بر خبر معنی آنرا که باند چنانچه تیر انداز
و سپید اگر دلالت نکند بر خبر معنی آنرا مفر و خوانند قیل و در حضرت اول متحرک و
ساکن اکتس و آب مفر و باصلامیت ندانند که از چیزی بدو خبر دهند چنانچه در بر و از قب
این احوط نامند اگر اصلاحیت او پس اگر کی باز از منته نگانند که ماضی و مستقبل و حال است
آن ملحوظ باشد فعل گویند چنانچه گفت یعنی در زمان گذشته و میگویند یعنی بر زبان حال میخواهند گفت

[illegible]

کتاب عروض و قافیہ

<p>شجرۃ العروض - وروضۃ القوافی - ورسالہ اضافت - تینوں کتاب کا ایک مجموعہ عمدہ ہے مصنفہ منشی سید ظفر علی اسیر۔</p>	<p>میزان الافکار - شرح فارسی معیار الاشعار مصنفہ سید لانا مفتی محمد سعد اللہ مراد آبادی - غرونی سنی فن عروض و قافیہ میں متعارف ہے۔</p>
---	--

کتاب درسی مہبت بیان

<p>کرم بخش معروف ابتدائی کتاب حضرت مصلح الدین سعدی کشمیری - ایضاً - معرب علی قلم زیر پریش لگائے ہوئے واسطہ آسانی نو آموزوں کے لیے تیار و منشی کا لکیر شاہ موجود - ایضاً - شاعر اردو و نظم ہے - کرمی رحیم لکریا کا ترجمہ ہوزن اشعار کرمی - دریکشا - شرح کرمی مصنفہ حافظ محمد نذیر - ماسیمان - غزلیات عارفانہ تصنیف مشاہد علماء الدین اودھئی - محمود نامہ - غزلیات ردیف و از مصنفہ عسکری</p>	<p>قافیہ نامہ - ویرا غننامہ - دور سالہ غزلیات میں - غزلیات - ویرا غزلیات - لامہ تصنیف شاہ محمد عطائی - صفحہ ۱۰۰۰ - صاحب اور - صرف آباد نامہ مولفہ محمد مصطفیٰ خان صاحب مطبع مصطفائی - پنج گنج - مر و پنجاب حسین کتب فیل شامل ہیں - ۱ - کرمی - ۲ - نام حق - ۳ - محمود نامہ - ۴ - بند نامہ - ۵ - رسالہ قافیہ قطب - ہفتہ ضابطہ - آداب و القاب و خاتمہ جدواں میں مرتب ہیں ہر درجہ اسٹیل و اوسط و اور سٹیل کے مولفہ علی نقی خان - ہند کی نامہ بطور جمع بند مصنفہ زای کنھیالال بہادر</p>
--	--

کتاب منشآت

<p>انشاء بہارِ نجم - بالترجمہ الفاظ فارسی در رقعات کہ کوئی عربی کی لفظ نہیں آئی مصنفہ مولوی امانت علی - انشاء فیض سان - انشا آموزی کے واسطے ہر قسم القاب و آداب کے صفات کے فقرے مصنفہ منشی حفیظ اللہ - انشاء خلیفہ - مع اشعار کار آمد خطوط نویسی شہو انشا درسی از خلیفہ شاہ محمد قنوجی - انشاء تمیز - مصنفہ منشی کالی رائے تخلص تمیز - انشاء ماہوہورام - مصنفہ منشی ماہوہورام - انشاء منیر - خط نستعلیق مصنفہ میر صافی منیر لاہوری -</p>	<p>انشاء بہارِ نجم - رقعات بعبارت عاری مسجع تصنیف عبدالغفری آروی - انشاء سے جامی - مصنفہ ملا عبدالرحمن جامی - انشاء سے طاہر وحید - انشائی غزلیات طاہر وحید - انشاء سے فائق - مصنفہ مولوی محمد فائق - انشاء سے دولت رام - مصنفہ منشی دولت رام - انشاء سے - فقیر برسی - فقیر قات فارسی مقبول آوی رقعات اردو میں تصنیف منشی علامہ صفی طاہوری - انشاء سے کار از نجم - مصنفہ مولوی مقبول احمد فاروقی - انشاء سے - تصنیف منشی بھکر رام بڈت - انشاء سے - لاویہ زینم شطرنج میں ولفہ مولوی عبدغفری آروی</p>
---	---

